

شما را راهنمایی می‌کنم

محمد حسین روحانی

در شماره هشتم گنجینه بینات (صص ۱۶۶-۱۶۹) گفتاری درمیان آوردم درباره برگردان پارسی بخشی از آیه ۶۹ سوره دوم (بقره).

نکته‌ها رفت و نکردم شکوه‌ای جانب حرمت فرونگذاشتیم

به احترام ترجمه‌کنندگان پارسی، گناه را به خود گرفتم که ترجمه این آیه را به درستی نمی‌دانم با این که ترجمه اش مانند آفتاب روشن است. بی‌درنگ در شماره نهم گرامی نامه بینات (صص ۱۵۴-۱۵۸)، دانشمند فرزانه بزرگوار جناب آقای سید محسن صالح به کوششی ناکام برخاستند برای چاره کردن کاری که از کار گذشته است، چسباندن سبویی که شکسته است، به سوی بالا روانه کردن آبی که روزگاری پیش از جویبار فرارفته است، و در ژرفای زمین فرورفته یا باز آوردن آبرویی که ریخته است یا خود از آغاز، در کار نبوده است. چون ایشان از اندازه در گذشته اند، به ناچار من هم، گستاخانه سخن را آشکار می‌سازم. از همه ترکیبات نحوی و تحولات صرفی آن درمی‌گذرم: آیه را (فقط) باید چنین خواند و بس. هیچ کس هم به گونه دیگر نخوانده است. نه از واژه‌شناسان عرب، نه از تفسیر دانان اسلام: آنها بقره صفراء (همانا آن، گاوی زرد رنگ است). فاقع لونها (رنگ آن روشن و درخشان و دلپذیر است). تسر الناظرین (آن گاو، بینندگان را شاد می‌سازد).

ترجمه‌کنندگان پارسی قرآن گرامی در ایران و افغانستان و پاکستان و عراق و تاجیکستان و... جز آن (اکنون بیش از یک صد و پنجاه نفر)، همگی بی‌استثنا چنین خوانده‌اند و به پارسی برگردانیده: لونها تسر الناظرین: رنگش بینندگان را شاد می‌سازد.

این برگردان، دارای پانزده غلط آشکارای صرفی و نحوی است.

سرورم جناب آقای سید محسن صالح به جای پاسخ گفتن آشکارای رویاروی، در چند راستا کار کرده‌اند. برای نمونه: ۱. آوردن انبوهی گفتارها از تفسیر دانان و زبان شناسان عربی و اسلامی در جاهایی دیگر بی ارتباط به آیه طرح شده. وانمود کردن که این بزرگواران دو گونه خواندن و معنی کردن آیه را رواداشته‌اند که یکی همان گونه نادرست و آشفته است. ۲. خرده گرفتن برمن که واژگان دستور زبان عربی را درست به کار نبرده‌ام؛ آن ضمیر پنهان یا آشکار است به استتار جایز نه واجب. آن جمله اعتراضیه نیست (ولی حتماً جمله‌ای جداگانه است). اسم فاعل باید برنفی و استفهام تکیه کند. آن جمله دارای تسامح است و این یکی گرفتار جهل یا تجاهل، جهل و تجاهل من برهمه (پیش از همه بر خودم) آشکار است. ولی جهل من، انگیزه یا سندی نمی‌شود که آیه‌ای از قرآن گرامی را با ۱۵ غلط آشکارای نحوی بخوانند و ترجمه کنند. ۳. بیم دادن که از نیک‌اندیشی (حسن نیت) فاصله‌ای پیش می‌آید زیرا گاوِ بنی‌اسراییل را نشاید سَبْک و آسان گرفت. فی الواقع وی بسی فربه‌تر از این‌ها بوده است. این به قرآن گرامی برنمی‌خورد. راست می‌گویم و بی‌غرض: گاوِ زرد رنگ است با رنگ روشن و درخشان و دلپذیر. آن گاو، نگرندگان را شاد می‌گرداند. کجایش پیچ و خمی دارد؟ آیا معنای آن ساده نیست؟ آیا آیات قرآن از نظر پایگاهان فلسفی و اجتماعی و پیچیدگی و سادگی معنوی در یک ترازند؟ من از دانشمندانی مانند حضرت عالی فراگرفته‌ام:

در کلام ایزد مَنان که وحی منزل است کی بُود تبت یدا مانند یا ارض ابلعی
سخن را بسی کوتاه می‌کنم. فقط آن چه را هم اکنون روی میز من است، سروسامان
می‌دهم. ضمیر هرچه باشد: هُوَ هُمَا هُمْ. هِيَ هُمَا هُنَّ. أَنْتَ أَنْتُمَا أَنْتُمْ. أَنَا نَحْنُ.
استتار هرگونه باشد: واجب یا حرام یا مکروه یا مستحب یا مباح: ما با سه جمله مستقل
سروکار داریم. هرگونه روابطی باهم داشته باشند، فرقی نمی‌کند. آن را نمی‌توان و نشاید
بدین گونه خواند: لونها تسر الناظرین. هیچ کس هم نخوانده است و چنین معنایی نکرده.
اینکه خوانندگان دانشمند گرامی نامه بیانات بنگرند از گفتارهای دانشمندان زیرین چه
برمی‌آید. من این‌ها را بی هیچ توضیح و اشاره‌ای می‌آورم و در چنین جامعه‌ای دهان را
برای همیشه می‌بندم و قلم را برای همیشه بر زمین می‌نهم:

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، بیروت، بنگاه فکر، ۱۹۸۸ م ج ۱، ص ۲۸۹: لونها
مرفوع بـ(فاقع). هی صفراء ولونها شدید الصفرة. لونها مبتدأ و خبره فاقع. دو خط بعد:

تسر الناظرین. ۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ویراسته علی سیری، بیروت مؤسسه تاریخ عربی، ۱۹۹۲م، ج ۱۰، ص ۳۰۴: وفي التنزيل: صفراء فاقع لونها. ۳. استادولی، حسین. دانشمند همروزگار. برگ های زرین بینات، گواهان روشن برای هوش فراوان و دانش بی کران ایشان اند. از وصف خریدیه ای مانند من بی نیازند. شرح ایشان درباره این اشتباه بزرگ در بینات ششم (صص ۲۲-۴۵) آمده است. در حقیقت آن چه را زمخشری گفته است و من خوانده ام و دریافته ام ولی با چندین اشتباه بیان کرده ام و دانشمند فرزانه بزرگوار جناب آقای سید محسن صالح خوانده اند و دریافته اند، جناب آقای حسین استادولی خوانده اند و نیک دریافته اند و با گویشی روشن و درست و استوار و ساده بیان فرموده اند. آن شماره در دسترس خوانندگان است و تکرار فرموده های گرانبهای ایشان را در این گفتار کوتاه مجال نیست. بدانجا بنگرید. ۴. بروسی، اسماعیل حقی، روح البیان، بیروت، بنگاه احیای تراث عربی، ۱۹۸۵، ج ۱، صص ۱۵۹-۱۶۰: انها بقرة صفراء. والصفرة لون بين البياض والاسود. فاقع لونها. مبتدأ و خبر. والجملة صفة للبقرة. تسر الناظرين اليها يعجبهم حسنُها وصفاء لونها ويفرح قلوبهم لتمام خلقها ولطافة قرونها واظلاقها. ۵. بلاغی، محمد جواد، آلاء الرحمن، صیدا، چاپ خانه عرفان، ۱۹۳۳م، ج ۱، ص ۱۰۰: فاقع لونها. ای شدید الصفرة خالصها. تسر الناظرین. ۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، تفسیر، مصر، مصطفی بابی حلبی، ۱۹۶۸م، ج ۱ ص ۶۲: انها بقرة صفراء. فاقع لونها. كأنه قيل صفراء شديد الصفرة. شش سطر بعد: تسر الناظرین. ای تعجبهم. والسرور اصله لذة فی القلب. ۷. جوهری اسماعیل بن حماد، صحاح، ویراسته احمد عبدالغفور عطار، ج ۲، ص ۱۲۵۹: وبقرة صفراء فاقع لونها. ای لونها فاقع. ۸. رازی ابوالفتح، روض الجنان و روح الجنان، ویراسته جناب دکتر جعفر یاحقی و جناب دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱خ، ج ۲، صفحه یکم ترجمه آیه های ۶۷-۷۱ است. در صفحه یازدهم می گوید: تسر الناظرین: نگریدگان را خرم کند. ۹. رازی، امام فخرالدین، مفاتیح غیب (تفسیر کبیر)، بی نشانی، ج ۱، صص ۱۹۹-۲۰۰: فاقع لونها. والفقوع أشد ما يكون من الصفرة وانصعه. بعد از هشت خط: تسر الناظرین. فالمعنى ان هذه البقرة (لحسن لونها) تسر من نظر اليها. ۱۰. زمخشری، «همسایه خدای محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق التأویل. جنبه ادبی (صرفی و نحوی) آن را بهتر از همگان، با تفصیل و دقت فراوان، بی ابهام، روشن، گسترده، آشکارا، ساده، همه کس یاب و استوار بیان کرده است که دانشمند گرامی جناب آقای حسین استاد ولی روشن تر و گسترده فرموده اند

و جناب آقای سید محسن صالح عنایتی بایسته بدان مبذول فرموده‌اند. بنگرید به فرموده‌های جناب استادولسی در بینات ششم (صص ۴۴-۴۵). ۱۱. سیوطی، جلال‌الدین+ محلی، جلال‌الدین، تفسیر جلالین، ج ۱، ص ۱۲: فاقع لونها. شدید الصفرة. تسرالناظرین الیها بحسنا ای تعجبهم. ۱۲. صافی، محمود، جدول اعراب قرآن و صرف آن، ویراسته لینه حمصی، بیروت بنگاه رشید، ۱۹۸۸. تنها همین یک وجه را بی چون چرا بیان داشته است. شرح آن را در بینات هشتم (صص ۱۶۶-۱۶۹) آورده‌ام. ۱۲. طباطبایی، علامه آیت الله سید محمد حسین، المیزان، تهران، کتاب فروشی اسماعیلیان، ج ۱، ص ۲۰۲: قال انه يقول انها بقرة صفراء فاقع شديد الصفرة فی صفاء لونها. تسرالناظرین. با این بیان روشن، ترجمه‌کننده پاریسی این جلد، به توضیح آشکارای استاد علامه هیچ ننگریسته‌اند و مانند دیگران برگردانده‌اند: رنگش بینندگان را شاد می‌سازد. ۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، بنگاه معرفت، ۱۹۸۵م، ج ۱، ص ۲۷۴: بقرة صفراء حتی قرنھا وظلفھا أصفران. فاقع لونها. ای شديدة صفرة لونها. تسرالناظرین ای تعجب الناظرین و تفرحهم بحسنا. جناب آقای سید محسن صالح فرموده‌اند: شما برای اثبات مدعای خود مطالبی را به مرحوم طبرسی نسبت داده‌اید که نه تنها در تفسیر ایشان، بلکه در هیچ کتاب تفسیری این مطالب بیان نشده است. از دانشمند فرزانه می‌پرسم: پس این‌ها چیست؟ این‌ها را طبرسی نگفته است؟ ۱۵. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، بنگاه معرفت، ۱۹۸۲م، ج ۱، ص ۲۴۷: فاقع لونها. یعنی خالص لونها. والفقوع فی الصفرة نظیر النصوع فی البياض وهو شدته و صفاؤه. بعد از یازده سطر: تسرالناظرین. یعنی تعجب هذه البقرة فی حسن خلقها و منظرها و هیأتها، الناظر الیها. ۱۶. طوسی، محمد بن حسن، تبیان، ویراسته احمد حبیب قصیر عاملی، نجف، کتاب خانه امین، ۱۳۷۶ق، ج ۱، ص ۲۹۷: تقول العرب ناقة صفراء. بعد از دوازده سطر: فاقع لونها. وهو الصافی. ولا یوصف السواد بذالك. پنج خط بعد: تسرالناظرین و معناه تعجب الناظرین. ۱۷. عبده، محمد (سید محمد رشید رضا)، المنار، بیروت، بنگاه معرفت، بی تاریخ چاپ، ج ۱، ص ۳۴۸: فاقع لونها. ای شدید الصفرة فی صفاء بحيث لا یخالطه لون. ۱۸. قاسمی، محمد جمال‌الدین، محاسن التأویل، بیروت، بنگاه فکر، ۱۹۷۸م، ج ۲، ص ۱۵۲: فاقع لونها. شدید الصفرة. یقال اصفر فاقع كما یقال اسود حالک. بعد از پنج خط: تسرالناظرین. ای تبهج نفوسهم. ۱۹. کاشانی، فتح الله، منهج الصادقین، تهران، کتاب فروشی محمد حسن علمی، فرودین ۱۳۲۰خ، ج ۱، ص ۲۱۲: انها بقرة صفراء: به درستی آن گاوی است زرد. فاقع لونها: در

غایت زردی است رنگ آن بروجهی که تسر الناظرین شادگرداند «از رنگ خود» (توجه: گاو، شادگرداند ولی نه رنگ آن بلکه از راه رنگ خود)، و متعجب و مسرور سازد نگرندگان را به وی. ۲۰. کریمی نیا، مرتضی. دانشمند همروزگار. در نقدی که بر ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی مرقوم فرموده اند (بیانات، شماره نهم، صص ۱۴۰-۱۵۳)، در صفحه ۱۵۰ فرموده اند: ضمیر «هی» مؤنث. در «تسر» به «بقرة» برمی گردد اما مترجم آن را به «لون» که مذکر است برگردانده است: گاو باشد زردیکدست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد. باید برچشم پوشی و بزرگواری جناب آقای کریمی نیا آفرین گفت. من در برابر جناب ایشان سرپه کرنش فرود می آورم که از چندین هزار، به همین اندک بسنده فرموده اند. نکته جالب در همین جا (همچنین در سراسر ترجمه حضرت آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی) بهره وری بیش از نیاز و اندازه به گونه ای گریه آور، از «مترادفات» است. آن زبان بسته ما را «شاد» ساخته است. دیگر چرا باید وی را به رنج اندر افکنیم؟ چرا باید از او بخواهیم که ما را «مسرور» هم بسازد؟ اگر آمار سیوطی درست باشد که در قرآن گرامی ۷۹۳۴۴ واژه است، جناب ناصر مکارم شیرازی ۷۹۳۴۴ واژه مترادف نیز بر آن افزوده اند. البته این ایراد بر جناب ایشان به تنهایی وارد نیست. خود از بنیاد، ایران جایگاه اسراف در کاربرد واژگان مترادف است. هیچ استثنایی در نبشتار هیچ کس در این مرز و بوم نیست. چنین است حال و روز ما. غرق در: علم و دانش، بینش و بصیرت، شناخت و معرفت و... برکنار از: جهل و نادانی، بیماری و مریضی، فقر و ناداری، تاریکی و ظلمات و... مانند این ها هستیم. هنر نزد ایرانیان و بس! ۲۱. مدرسی، آیت الله سید محمد تقی، من هدی القرآن، تهران، بنگاه هدی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۱۷۰: انها بقرة صفراء فاقع لونها: شدید الصفار. ثم زاد علیهم شرطاً آخر وقال: تسرین الناظرین. بسبب اکتمالها وسلامة بنيتها. ۲۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ خ، ج ۹، ص ۱۲۲: الفقوع مصدر قولک اصفر فاقع ای شدید الصفرة. اللون فاعل للفاقع والتذکیر باعتبار الفاعل وتأنیث «تسر» باعتبار البقرة. ۲۳. مغنیه، محمد جواد، تفسیر کاشف، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۸ م، ج ۱، ص ۱۲۵: فاقع لونها. ولونها فاعل لفاقع. ۲۴. مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، تهران، کتاب خانه اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۰۴: خلاصه: این گاو باید کاملاً خوش رنگ و درخشنده باشد آن چنان که بینندگان را شاد و «مسرور» سازد. نویسنده دانشمند به اقتضای طبیعت نحو دانی و درک سرشتی خویش به راه درست رفته اند. ولی دریغ که به هنگام پارسی سازی (دو خط بالاتر) فرموده اند: رنگ آن بیننده را

شاد و مسرور می‌سازد. ۲۵. میبدی ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷خ، ج ۱، ص ۲۲۱: قال انه يقول انها بقرة صفراء. گفت: وی می‌گوید: آن، گاوی زرد رنگ است. فاقع لونها: روشن است رنگ آن. تسر الناظرین: نگرندگان را شاد می‌کند.

هم اکنون که به پایان رسیدم، روی میزم چندین سند استوارِ دیگر پیدا شد که چون به ترتیبِ الفبایی نمی‌خورد، از یادِ آن‌ها چشم پوشیدم.

ولی «شاهکار»های دانشمند محترم جناب آقای سید محسن صالح پایان پذیر نیست. دنباله را نیک نگاه کنید:

الف- دیدید که در آغاز فرمودند: چیزهایی را به فضل بن حسن طبرسی و محمود صافی و دیگر تفسیر دانان چسبانده‌ای که این‌ها (این مطالب) در هیچ تفسیری نیست. پس این ۲۵ دانشمند برجسته تاریخ اسلام (در واقع «برجسته ترینان») چه گفته‌اند؟ اگر دو قول هست، چرا یکی از این بزرگواران دست کم به عنوان یک پیشنهاد «شاذ» یا «نادر» حتی اشاره‌ای هم به آن گفته دیگر نکرده‌اند؟ چرا حتی یک نفر در تاریخ «دانش‌های قرآنی» سخنی از «لونها تسر الناظرین» بر زبان یا قلم نیاورده است؟

ب- دستپاچگی و شتابزدگی ایشان برای پدافند از همگان، کار ایشان را به تحریف نحو عربی و آیه‌ای از آیات قرآن گرامی کشانده است. داستان از «کسب تعریف» کرده‌اند که چیزی دیگر است و کاربردِ نه اندر چنین جایی دارد و مثال هایش هرگز به این جا نمی‌خورد. فرموده‌اند: مانند تلتقطه بعض السیارة. من همین که این جمله را خواندم، بی‌درنگ به سراغ محمود صافی رفتم تا ببینم آیا این را از راستامدها (مصادیق) «کسب تعریف» شمرده است یا نه. دیدم که ایشان به جای مفرد مذکر غایب از فعل مضارع، نگاه نکرده به قرآن (یوسف/۱۲/۱۰) مفرد مؤنث غایب از فعل مضارع را آورده‌اند. پیداست که در دانش و دقت ایشان تردیدی روانداشتم و گفتم: بدا به روزگار محمود صافی که آیه قرآن را غلط خوانده است! به این قرآن، آن قرآن، این قرائت، آن قرائت، مجموعه همه قرائت‌ها... هر جا که فکرم رسید، نگریستم: يلتقطه بعض السیارة است. هیچ قرائتی «تلتقطه» نیاورده است. اینک ای دوست، شما را راهنمایی می‌کنم. همه استادان من در دوره دکترا گفتاری را از شادروان محمد بن عبدالوهاب قزوینی (۱۲۹۴-۱۳۶۸ق) کراراً می‌آوردند. ایشان بارها می‌فرموده‌اند: اگر خواسته باشم سوره «فاتحه» را بنویسم (گرچه روزی ده بار و سالی ۳۶۵۰ بار در نماز می‌خوانم)، باز قرآن گرامی را فراپیش می‌گذارم و «از رو»

می نویسم.

ج- گویا خود ایشان (دانشمند محترم جناب آقای سید محسن صالح) پیش بینی فرموده اند که استدلال های شان بی پایه از کار درخواهد آمد. از این رو، نیم نگاهی به من کرده اند که اندکی از آن بیم «هراس افکنی» می آید یا ذهن کژ و کوله من چنین پنداری را فراز می آورد. فرموده اند: «چون گاو بنی اسرائیل را لاغر انگاشته اید از این کلام شما این گونه برداشت می شود که آیه محل بحث را کوچک شمرده اید. مؤید این برداشت، آوردن کلمه «گاو» در عبارت است.»

این گفته هنگامی درست می بود که من درباره آیه نامبرده (بقره/۲/۶۹) سخنی سبک می گفتم. من درباره اوهام قسطی و کوپونی قرن بیستم سخن گفته ام و آن ها را سست و سبک و خوار مایه انگاشته ام. نیز هنگامی درست می بود که در فهم آن به اندازه سرسوزنی پیچیدگی و تردید می بود. فی الواقع فرزندان بهانه گیر اسرائیل (نیاکان آقای موسیو بنژامین ناتان یاهو) چندان پرسیدند و پرسیدند و پیامبر خدا موسی (علی نبینا و آله وعلیه السلام) را آزدند که همه نشانی های «گاو» داده شد و برای چنان مردمی بدپيله (راست مانند همین آقای موسیو) جای هیچ پرسشی نماند و از این رو همه یک زبان گفتند: الان جثت بالحق (بقره/۲/۷۱). نیز هنگامی درست می بود که واژه ای مانند «عین» باهفتاد معنا به کار برده می شد یا متضاد مانند این آیه: والمطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء (بقره/۲/۲۲۸). نیز هنگامی درست می بود که سخن از آیه ای بدین گونه به میان می آمد: وما یعلم تأویلہ الا اللہ والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا (آل عمران/۳/۷). آیه ای است بسیار حساس، پر بار و سرنوشت ساز با احتمال کشانده شدن حاکمیت آن بر سر آیات قرآن گرامی. درباره فقط یک «واو» (والراسخون) غوغاها برپاست که آیا عطف گیرنده این واژه است بر لفظ جلاله (الله) یا واوی است استینافی. هر دو بزرگوار: آیت الله علامه سید محمد حسین طباطبایی و دانشمند فرزانه محمد عبده شاید بیش از یک صد صفحه در این باره نوشته اند و انصاف را هنوز این بحث پیچیده حساس به کرانه گشایش نرسیده است.

در آن جا یک «گاو» خرد است.

در این جا یک «واو» بزرگ است.

و این دو سخن، هردو، عین حقیقت است.

تراژدی است! و این تراژدی شهد الله والرسول برای شماست. شما که نتوانسته اید

جمله‌ای روشن و ساده دربارهٔ رنگ یک «گاو» را به درستی معنی کنید، چه گونه می‌توانید چندین هزار آیه با صدها هزار نکتهٔ صرفی و نحوی و لغوی و فقهی و فلسفی و کلام و اجتماعی را به درستی دریابید و به گونه‌ای صحیح معنی کنید؟

د. دانشمند محترم جناب آقای سید محسن صالح بندهٔ شرمنده را شرمنده‌تر فرموده‌اند: نسبت به عشق و حسن نیت و ارادهٔ شما کم‌ترین تردیدی ندارم. بی‌شایله پيله بگویم که عبارتی است آرام‌بخش، دلپذیر و بزرگوارانه. ولی بازم این خوی و روحیهٔ «آموزگاری» از من دست برنمی‌دارد که شما را اندرز دهم و راهنمایی کنم. گویا روان‌شناسان و جامعه‌شناسان سدهٔ نوزدهم و بیستم در معنای «نیک‌اندیشی» (حسن نیست) اندک تغییراتی داده‌اند. اگر نیک‌اندیشی همین است که شما عملاً ارائه فرموده‌اید، به خدا سوگندتان می‌دهم که مرا از آن (با استثنای منقطع) مستثنی بفرمایید. مرد را کارکرد استوار و انقلابی می‌باید نه چیزی پنهان و رازآلود مانند نیت درونی، نهفته در مویرگ‌های قلب و ژرفای شیاران مغزی و پوستهٔ رویین آن (کورتکس) که همهٔ زیست‌شناسان و فیزیک‌دانان جهان آن را «پیچیده‌ترین ماشین جهان هستی» می‌دانند و درست است که چنین می‌دانند زیرا از انباشته‌های آن (محتویات آن) جز خدای آفریدگار آن، دانندهٔ نهانان و آشکاران، هیچ کس به اندازهٔ سرسوزنی هیچ نمی‌داند. بزرگ‌ترین دانشمند و فیلسوف سدهٔ ۱۹ می‌گوید: راهی که به ژرفای دوزخ (اسفل السافلین) می‌انجامد، با فرشی از نیک‌اندیشی (حسن نیت) پوشانده شده‌است. این هم در جوامع شرقی به صورت یک دستاویز درآمده‌است که هرکس هرکاری خواست، بکند و آن‌گاه بگوید: غرض یانیت یا قصد بدی نداشتم. دیگر مردم نیز دربارهٔ او بگویند: شخصی نیک‌اندیش و دارای حسن نیست است. ما از این راه‌گزندهای بی‌کران و بی‌حد و مرز و اندازه دیده‌ایم.

من دیگر هیچ نخواهم گفت. هرکس هرچه بگوید، خاموشی خواهم گزید. اگر هم نگوید، باز می‌گویم که: دهان را برای ابد بستم و قلم را برای همیشه بشکستم.

این، حدیثی دردناک است از قدیم
گفته یا ناگفته، می‌گردد زمین
شیشه کی ماند به سنگستان درست
تا نمی‌مردم چنین، ای وای ازین!

توبه کردم زآنچه گفتم ای حکیم
توبه کردم گرچه می‌دانم یقین
خلقت من خود خطا بود از نخست
کاشکی خود مرده بودم پیش از این